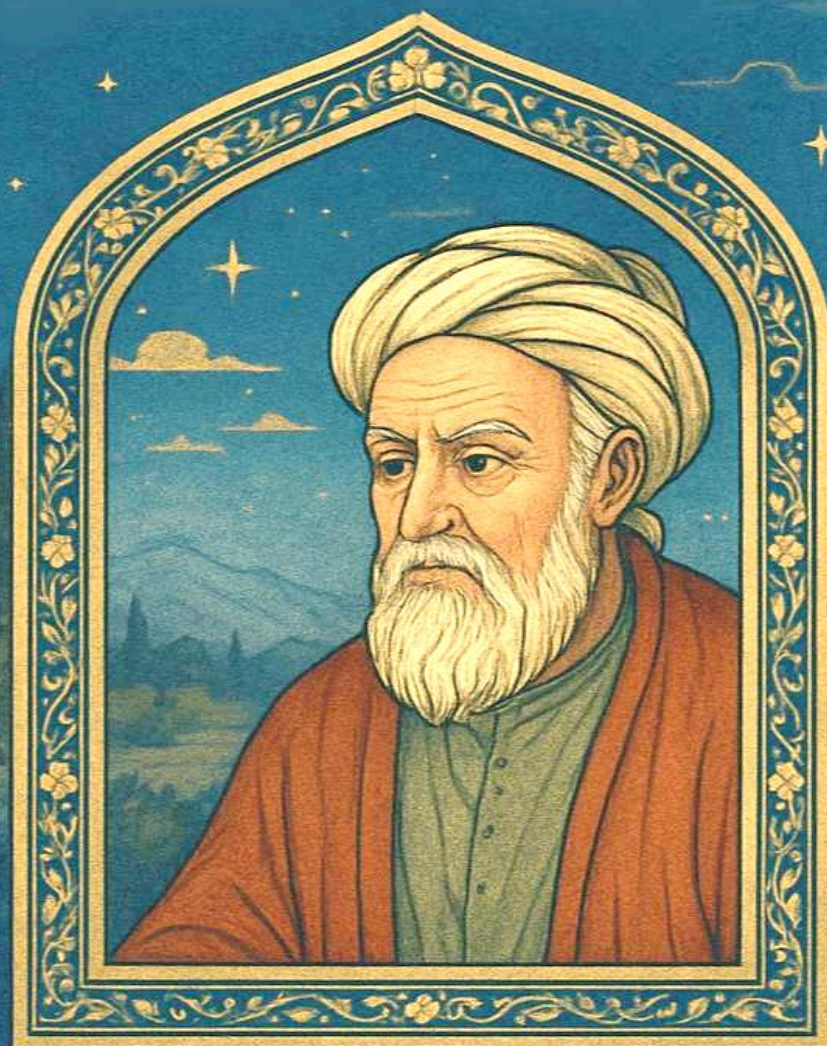




نگین کویر

کانون دانشجویی شعر و ادب
دانشگاه بزرگمهر قائنات

گل سرخ



۲۸ اردیبهشت ماه

روز بزرگداشت حکیم عمر خیام

نگین کویر گاهنامه کانون دانشجویی شعر و ادب دانشگاه بزرگمهر قائنات

گاهنامه ادبی نگین کویر - شماره هشتم - اردیبهشت ماه ۱۴۰۴

صاحب امتیاز: کانون دانشجویی شعر و ادب دانشگاه بزرگمهر قائنات - محدثه شهرکی

مدیر مسئول و سردبیر: محدثه شهرکی

سخن سردبیر

میان باده و بینش

خیام را چه آسان در یک جام خلاصه کردند. گفتند شاعر شراب است، شاعر لذت، شاعر لحظه. اما ما می‌دانیم که خیام، آینه‌ی هزار چهره است. همان‌که از ژرفای فلسفه تا اوج نجوم پر کشید و با معادلات ریاضی، جهان را توضیح داد؛ اما باز، در رباعی‌ای کوتاه، حقیقت را چکاند مثل قطره‌ای از شراب.

در دنیایی که از یقین، برج می‌سازند و شک را تبعید می‌کنند، خیام، قهرمان تردید است. او ما را به پرسیدن دعوت می‌کند، به لذت بردن از لحظه، به پذیرش ندانستن.

این نشریه، ادای دینی است از سوی ما، شاعران کوچک این زمانه، به مردی که در هر زمانه‌ای می‌زید. بخوانید و با ما از جام خیام بنوشید؛ شاید این‌بار، مست اندیشه شویم نه باده.

خیام کیست؟

حکیم عمر خیام نیشابوری (۴۳۹-۵۱۷ هجری)

هجری)، دانشمندی چندوجهی بود: ریاضی‌دان برجسته؛ حل معادلات درجه سوم و نگارش رساله‌هایی در جبر. ستاره‌شناس دقیق: طراحی تقویم جلالی، یکی از دقیق‌ترین تقویم‌های دنیا.

فیلسوف شکاک: در مرز فلسفه و عرفان ایستاد، اما پاسخ را با تردید نگریست.

شاعر لحظه‌ها: رباعیاتی که مرگ، عشق، لذت، و پوچی را در چهار مصرع جا می‌دهد.

می خوردن و شاد بودن آیین من است
فارغ بودن ز کفر و دین، دین من است

گفتم به خدا که چیست تقدیر من؟
گفتا: "خوشی و خوشدلی، سهم تو از این بودن است"

حکیم عمر خیام

به رسم خیام از سردبیر

یار من یاد تو را این دل من هست قرار
یار درخواست کند ای دل من یاوه نیار

هرچه خواهد ز تو از مهر، مگیرش دریغ
تو ز مهر بانی خود تفره بیهوده نیار
محدثه شهرکی

دبیر کانون دانشجویی شعر و ادب نگین کویر

این قافله عمر عجب می‌گذرد
دریاب دمی که با طرب می‌گذرد

ساقی! غم فردا مخور و می بنوش
کز حاصل عمر ما، همین می‌گذرد

ای بس که نباشیم و جهان خواهد بود
نی نام زما و نی‌نشان خواهد بود

زین پیش نبودیم و نبد هیچ خلل
زین پس چو نباشیم همان خواهد بود

ای دل غم این جهان فرسوده مخور
بیهوده نئی غمان بیهوده مخور

چون بوده گذشت و نیست نابوده پدید
خوش باش غم بوده و نابوده مخور

حکیم عمر خیام



ای دل ز شوق رویش آغاز زندگانی
آوای موی او کرد سودای آشنایی

بایاد او بهاری بایاد او سواری
راهی کنم به عالم از عشق بی سوادی

از عاشقی چه دانی؟ از دست دل چه خواهی!
با حال من چه کردی! عشقی چنین بداهی

از عشق خال رویت در محبس زمانم
تا کی به دم نشینم تا عشق خود ببینم؟

عاشق کشتی مهارت، که هر کسی ندارد
عشقم چرا بکشتی این عشق، با کلامت

گفتی بیا به آغوش یک لحظه ای به خاموش
با خود نگفتی ای دل من میشوم فراموش؟!

دیگر ولی رسته ام، حکایتم بسته ام
دیگر از این زندگی، دیوانه وار خسته ام...

محدثه شهرکی

دبیر کانون دانشجویی شعر و ادب نگین کویر

خسته شد حافظ ز اصرارم برای کام دل
اشک میریزم به یادت من به یلدا بیشتر

پای کوبی میکند هر آشنایی با غم
می دهی تاوان قلبم را به فردا بیشتر

شعر شاعر درد پنهان درون سینه است
می سرایم غم به غم عشق شما را بیشتر

سرگذشت عشقمان گویا که در تاریخ بود
هر چه یوسف دور گشت عشق زلیخا بیشتر

من توام؟ یا تو منی؟ اصلا نمیدانم که ام
هجر تو کرده مرا زخمی و تنها بیشتر

مهلا روحی

دانش آموخته رشته فقه و حقوق اسلامی و عضو
کانون شعر و ادب نگین کویر

اجرام که ساکنند در بالای سپهر
نفس من و تو ز خاک می آیند به چهر

خاک من و تو کی شود جام شراب؟
یا کی شود از برای ما ساغر و کاسه گر؟

نقد و تضمین:

خیام در این دوبیتی نگاه فلسفی به
چرخه ی هستی دارد. این بیت الهام بخش
بسیاری از شاعران معاصر بوده. از جمله
سهراب سپهری که در شعرش می گوید:

زندگی خالی نیست، مهربانی هست، سیب
هست، ایمان هست...

که در برابر این نگاه تلخ، پاسخ
امیدوارانه ای.

می خوردن و شاد بودن آیین من است
فارغ بودن ز کفر و دین، دین من است

گفتم به عروس دهر، کابین تو چیست؟
گفتا دل خرم تو، کابین من است

نقد و تضمین:

این رباعی یکی از پرنقدترین اشعار خیام
است، چون هم جنبه ی عرفانی دارد، هم
جنبه ی لذت گرایانه. برخی عارفان این رو
تأویلی از وحدت وجود دانستند. نیما، شاملو
و حتی فروغ در شعرهایشان با چنین نگاهی
مواجه شدن و گاهی مستقیم یا غیرمستقیم
به صورت تضمین استفاده نموده اند.

این قافله عمر عجب می گذرد
دریاب دمی که با طرب می گذرد

ساقی! غم فردا مخور و می بنوش
کز حاصل عمر ما، همین می گذرد

نقد و تضمین:

این رباعی بارها از سوی شاعران سبک
هندی و حتی شعر نو اقتباس شده
است. برای نمونه، صادق هدایت در
ثر و فروغ در شعرش از همین فضای
«دم را غنیمت دانستن» استفاده
نموده اند.

گاه پنهان میشود در یک سکوت
صد هزاران حرف های بی شمار

خاطره در خاطره مست توام
سر به دیوار و دلی غمگین و زار

رعد و برق آسمان من کجاست؟
بازوانش را کند بر من حصار

ای بسوزد پیر این بخت سیاه
عاشقم بود و نبودیم یک تبار

واژه ها در وصف تو ناکام ماند
شعرهایم را بخوان با من بیار

مهلا روحی

دانش آموخته رشته فقه و حقوق اسلامی و
عضو کانون شعر و ادب نگین کویر



لحظه را دریاب. به سبک خیام

در کوچهی کوتاه جهان، باد گذر کرد
چون سایهی یک خواب که شیرین به سحر کرد

دل گفت به خود: دم زدن از مرگ چرا؟

وقتی که همین لحظه، تماشای بشر کرد

ای عشق! بیا، جام شراب از تو طلب کار

زین خاک چه خیزد؟ نه گلاب، ار نه شرر کار

در دفتر ایام، قلم خط زده ست

فردا همه افسانه شود، گرچه هنر کار

در سینه‌ی شب، بوسه بزن بر تب دل

دور است سحر، لیک نمان خسته خجل

چو خیام اگر راز زمان را شنوی

فهمی که حقیقت همه اش جمله چو «باطل»

در این شعر، شاعر با نگاهی تازه به
دنیای خیام قدم می‌گذارد؛ جهانی که در
آن، عمر چون بادی در کوچهای کوتاه
می‌گذرد و زیبایی در همین لحظه‌های
گذراست.

تصویر «خواب شیرین سحر» و
گفت‌وگوی دل با خودش، یادآور همان
فلسفهی خیامی است که زندگی را نه با
اندوه فردا، بلکه با لذت امروز می‌فهمد.

«شراب» و «خاک» هم در این شعر،
نشانه‌هایی‌اند از ناپایداری هستی و
میل به معنا.

در پایان، شاعر ما را به گرمای دل دعوت
می‌کند؛ جایی که شاید حقیقت، نه در
پاسخ‌های پیچیده، که در لحظه‌ای ساده و
عاشقانه نهفته باشد.

محدثه شهرکی

دبیر کانون دانشجویی شعر و ادب نگین کویر

آن قصر که جمشید در او جام گرفت
آهو بچه کرد و روبه آرام گرفت

بهرام که گور می‌گرفتی همه عمر

دیدي که چگونه گور بهرام گرفت

امروز ترا دسترس فردا نیست
و اندیشه فردات به جز سودا نیست

ضایع مکن این دم ار دلت شیدا نیست
کاین باقی عمر را بها پیدا نیست

این یک دو سه روز نوبت عمر گذشت
چون آب به جویبار و چون باد به دشت

هرگز غم دو روز مرا یاد نگشت
روزی که نیامده ست و روزی که گذشت

حکیم عمر خیام

لین کون چو عاشق زلفت
دست سز زلف کار نیست

این دسته که بر گردن او می‌بینی
دستی‌ست که بر گردن باری بوده‌ست

